

وابستگی خانوادگی، کلید خوشبختی

نوشته نورالله گبای

Please see the accompanying file for the English version of this essay.

«آیا دوست دارید برای صلح جهانی کاری انجام دهید؟
به خانه بروید و به خانواده خود عشق بورزید.» — مادر ترزا

ناصرالدین شاه از مهمانی برمی گردد. یکی از وزراء به او می گوید، «انشاءالله، به قبله عالم خوش گذشته است!» شاه می گوید: «مجلس خر تو خری بود؛ ما هم تشریف داشتیم!» واقعاً دنیای خر تو خری است و جهانیان هم تشریف دارند و در هر مملکتی به رنگی. یکی از نمونه های تراژدی — فکاهی آن، صحنه انتخابات آزاد اخیر در آمریکا بود که از فرط آزادی به بی بند و باری کشیده شد و به مصداق «یک آینه گویاتر از هزار تصویر خیالی است»، چهره واقعی توده ناآگاه آمریکایی را نشان داد که دیدند:

زاهد کتاب دید و گمان کرد عالم است **خودبین به کشتی آمد و پنداشت ناخداست**

هدف همه داوطلبین، رسوا کردن یکدیگر بود و نمی دانستند که لطف حق با تو مداراها کند / چونکه از حد بگذرد، رسوا کند. یقیناً باید چنین صحنه هایی اتفاق بیافتند تا آزادی، بیش از پیش جا بیافتد و مردم دریابند چقدر محیط سیاست و پرونده سیاستمداران مغشوش است و آنچه بر روی آب می گذرد با لجن عمق آب متفاوت است؛ و تا دریابند چرا آنها که لیاقت مدیریت بهتر را دارند کمتر داوطلب می شوند و لقای آنرا به جفایش می بخشند. این فرصت طلبانند که به هر طرف که باد بوزد، دست نکه می دارند، برای همه دست می زنند و در عالم سیاست، لزوماً به آهنگ روز هم می رقصند — یکی والس می رقصد، دیگری «بابا کرم»، و سومی می گوید، «تو بزنی تا من برقصم! تو بزنی تا من برقصم!»

دزدی ناشی نیمه شب وارد خانه ای می شود، اما هیچ شیء قابل فروشی پیدا نمی کند. می بیند زن و شوهری جوان در خوابند و کنارشان تنبک و لباس رقصی بر زمین قرار دارد. می فهمد که آنها مطرب دوره گرد هستند. دزد عشقی، تنبک را به صدا در می آورد. زن و شوهر وحشت زده بیدار می شوند و دزد چاقو به دست را می بیند. آنها شروع به التماس می کنند که دزد می گوید، «کاری با شما نخواهم داشت اگر آقا بنوازند، خانم برای من برقصد و من حال کنم!»

همان نیمه شب، آقا می نوازند و خانم می رقصد. دزد خوش ذوق نیز با خانم می رقصد و بشکن می زند و در حال قر دادن، فرار می کند. بعد از رفتن دزد، شوهر خانم را شماتت می کند و می گوید، «پدر سوخته! چرا این طور رقصیدی؟» خانم با گریه می گوید، «خودت که دیدی! تو از روی اجبار ساز زدی و من هم رقصیدم!» شوهر می گوید، «می دانم که رقصیدنت اجباری بود، ولی لنگ و پاچه هوا کردنت از پدر سوختگی ات بود!»

بسیاری از سیاستمداران نیز به مقتضای زمان می رقصند و می رقصانند و به قیمت کتک خوردن ملت، به قول شادروان خاخام دیدیدها، لوندی می کنند! نمونه بارز آن هم حرکت عاقلانه آقای ترامپ است که امروز بزرگترین و تندترین منتقدان دیروز خود را با پیشنهاد مقام های مهم احتمالاً حتی دوست خود می کند! آفرین. گاندی راست می گفت که «بخشیدن کسی که به من بدی کرده است تغییر گذشته نیست، بلکه تغییر آینده است.» البته آنها هم می دانند که:

طلب منصب عالی نکند صاحب عقل **عاقل آنست که اندیشه کند فردا را**

به راستی، دلیل این همه ناآگاهی، نابسامانی، اعتیاد، مشکلات اجتماعی، معضلات اقتصادی و بی بند و باری توده ناآگاه امروز در آمریکا و بسیاری از سایر کشورها چیست و چرا به فرصت طلبان امکان انواع سوء استفاده داده می شود؟ بپرسیم عیب کار از کجا است؟

به عقیده نگارنده، ریشه بسیاری از ناکامی های اساسی آمریکا و بسیاری دیگر از ممالک دنیای امروز عدم وابستگی خانوادگی است. به واسطه همین نقطه ضعف موجود و در اثر پیروی از سنت های غلط و نداشتن مربی است که چنین توده عظیم و ناآگاهی به وجود آمده است. چنانکه می بینیم، در این مملکت آباد، ثروتمند، ارزشمند و خودکفا، با وجود فرصت های گرانمایه و قوانین متعدد و مفید برای افراد واجد شرایط، هنوز این شمار بی خانمان و این همه نابسامانی، قتل و

جنایت، زندانی، بیمار، معتاد روانی، مشکلات اجتماعی و اقتصادی و ناامنی دیده می شود. به راستی چرا؟ آری، این موریانه عدم وابستگی خانوادگی است که پایه های تمدن روز آمریکا و بسیاری از سایر ممالک را می خورد.

بی خانمانی تنها در homeless بودن و در خیابان زندگی کردن نیست. اغلب بازمانده خانواده های متلاشی شده هستند که بدون تعهدات اخلاقی با هم زندگی می کنند، هر از چندی بدون درک مسئولیت متقابل، دارای فرزند می شوند و هر روز بی سرپرستی به بی خانمان ها افزوده می شود؛ و انسان محبت ندیده از هیچ عمل غیر انسانی ایایی ندارد. کودک دبستانی عکسی به هم کلاسی خود نشان می دهد و می گوید، «مادرم برای سومین دفعه ازدواج کرده است و من پدر جدیدی پیدا کرده ام که اسمش کریستوفر است!» همکلاسی پاسخ می دهد، «آه! کریستوفر آدم خوبی است. سال گذشته پدر من بود!» افسوس که سیاستمداران و رهبران مذهبی توجه ندارند که **تضعیف خانواده** به هر علت یعنی **تضعیف قدرت دفاع کل بدنه اجتماع**.

آری، در گذشته همگان اول ازدواج می کردند و بعد باهم زندگی می کردند؛ و همه بچه ها پدر و مادر داشتند. اما امروز دنیا توجه ندارد که نبود خانواده منسجم، هتک حرمت چارچوب خانواده و متلاشی شدن خانواده ها، مقدمه متلاشی شدن جوامع است. چنانکه می توان دید، در شهرهایی همچون شیکاگو، دیترویت و امثال آنها در سراسر دنیا که نابسامانی و خانواده های متلاشی بیشتر است، زندانیان، معتادان، بی خانمان ها، افراد روانی و جنایات گوناگون بیشتر دیده می شوند و رو به توسعه دارند. به آمار نگاه کنید. همین عدم وابستگی خانواده ها، بی سرپرستی کودکان نامشروع و یا بازمانده طلاق، قوانین غیر منطقی و ایجاد تفرقه و «من و تویی» در امر طلاق، و مصائب مربوطه است که امنیت، یگانگی و یکپارچگی خانواده را تحت تأثیر منفی قرار داده است. هم از این رو است که گروه زیادی در آمریکا و اروپا برای رفع تنهایی، بی کسی و کمبود محبت خانواده، به نگهداری از سگ، این حیوان وفادار پناه برده اند و از روی احتیاج، محبت این حیوان را جایگزین محبت خانواده و حتی فرزندان کرده اند. یقیناً اگر این هم نبود، درد کمبود محبت و تنهایی و بی کسی بدتر از اینها بود، چون وقتی گله ای بی چوپان باشد، گوسفندان بیشتری طعمه گرگ می شوند. خوشبختانه در فرهنگ یهود، خانواده را **بیت همیقداش پدر و مادر**، یعنی «خانه مقدس پدر و مادر» خوانده اند و به نام خداوند گفته شده است، **بهتر آن که نام من به آب شسته شود تا آن که خانواده ای متلاشی گردد**. وای به وقتی که به نام دین و سیاست یا منافع گروهی خاص، خانواده های آسیب پذیر را مسموم کنند. آنها که به نام ترویج دین خانواده ها را متلاشی می کنند توجه ندارند که عمل ایشان موجب می شود که دیگران از دین فرار کنند. آن وقت است که می بینیم فرزندان، پدر و مادر، خواهر و برادر، همگی در عمل از یکدیگر جدا می گردند؛ و حتی شماری به نام دین، برای کشتن ناانسانان از قاره ای به قاره دیگر می روند و می کشند و کشته می شوند.

مشکل دنیای دین تنها این نیست که «کافر همه را به کیش خود پندارد.» مشکل اصلی این است که فرد افراطی همه را به کیش خود می خواهد. در حالی که هریک از ما انسانها مأمور تغییر دادن افراد و اوامر نیستیم، همه ما **مأمور تغییر خود هستیم و نه دیگران**.

بیماری مزمن افراط گرایی دینی در اروپا و دخالت بی جا در زندگی دیگران، پس از گذراندن دوران ننگین ستم های انگیزاسیون یا «تفتیش عقاید» و ظلم های گذشته پاپها، در پی آن هولوکاست، و نابود کردن بی شمار انسان های بینای خردگرا به نام دین و جایگزین کردن آنها با میلیونها نابینای واپس گرا، عملاً نشان از آن است که آن منطقه مرحله تقاص روزگار و دوران ناهت را می گذراند. **عقابی** در قفس می گوید: «عذابی که در قفس می کشم از جوری است که در باغ کرده ام.» عذابی که بسیاری از اروپاییان بی تقصیر امروز می کشند از ظمی است که گروهی از آنها در همکاری با نازی ها مرتکب شدند. در مقایسه، در ممالک عربی، فتنه جویی تازه عود کرده است و **این دیگ به آن دیگ می گوید رویت سیاه است**، چرا که هر دو گروه توجه ندارند که مشکل اصلی نوشته ها و مروجین آنها هستند.

درختی که تلخ است وی را سرشت	گرش برنشانی به باغ بهشت
ور ازجوی خلدش به هنگام آب	به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به بار نآورد	همان میوه تلخ بار آورد

حال آن که کشورهای خاور دور مانند ژاپن، دوران بعد از ناهت را می گذرانند. در سال ۱۹۷۱ با یکی از مدیران شرکتی ژاپنی با ترن از شهر اوزاکا به شهر اوکویاما می رفتم. طبق عادت مذموم ایرانی که دین افراد را می پرسیم تا از روی دین او به غلط شخصیت فرد را قضاوت کنیم، با اطلاع از این که در ژاپن اکثراً اسماً پیرو دو دین هستند، از آقای ژاپنی پرسیدم که «شما پیرو بودیسم هستید یا شینتو؟» با نگاه تعجب آمیزی که من آن روز تشخیص نمی دادم گفت «هر دو.» گفتم «چگونه؟» گفت، «در روزهای شاد هر دو شرکت می کنم.» متوجه شدم شاد بودن حق تقدم دارد و فلسفه حفظ دین آنها این است که **مانند پدران و مادران عاقل، پیروان را بخنداند که نگریند**، نه آن که یک عمر انسانها را به عذر

گناهان ناکرده بگریانند تا شاد نباشند و نخندند! من دیدم که دین در ممالک و خانواده های متمدن، بخش اصلی زندگی خصوصی افراد نیست، حال آن که در ممالک و خانواده های عقب افتاده تبدیل به ابزار فتنه و نفرت پراکنی و تولید روان پریشان دینی جهانی شده است، چنانکه در راه آن چه بسا حتی جان می دهند و جان می گیرند. این تضاد به نوبه خود، انعکاس خانواده‌های متعادل و منسجم از یکسو و خانواده های متلاشی و افراطی از سوی دیگر می باشد. به یاد بسپریم که معالجه از خارج از بدن انسان شروع می شود، حال آن که درمان از درون؛ چون عامل اصلی درمان قدرت دفاعی بدن است. در مورد جوامع نیز عامل اصلی تأمین آسایش همگانی، قدرت دفاعی جامعه است که همان قدرت خانواده است.

ربایی آمریکایی ضمن سخنرانی در حضور ۱۵۰۰ نفر ایرانی گفت که «ما آمریکایی ها باید وابستگی خانوادگی را از ایرانی ها یاد بگیریم و از آن سو، ایرانی ها وقت شناسی را از ما بیاموزند.»

آقای آمریکایی به همسایه ایرانی خود می گوید، «من خوشحالم که با شما همسایه هستم و دختر ۱۸ ساله من با دختر ۱۸ ساله شما دوست صمیمی هستند. از شما خواهش می کنم که از دخترتان بخواهید تا دختر من را تشویق کند که از خانه ما برود. من و مادرش هم در سن ۱۸ سالگی از خانه پدر رفتیم.»

آقای ایرانی می گوید، «دختر زیبای ۱۸ ساله شما در این سن که محتاج محبت و راهنمایی پدر و مادر است، دست خالی کجا برود؟ این چه سنت زشتی است؟ چنانچه دختر یا پسر من ساعتی از ما دور شود، من و مادرش دیوانه می شویم!» آمریکایی می گوید که «این رسم ما است. باید برود و تجربه به دست آورد تا راه خود را بیابد.» آقای ایرانی می گوید، «مگر امثال ایشان را نمی بینید که بعد از مدتی، با دارا بودن بچه های رنگارنگ و انواع بیماری های خودفروشان به خانه پدر برمی گردند؟» پدر آمریکایی می گوید، «آن روز، آن مشکل مشکلی من نخواهد بود، بلکه مشکل خود دخترم خواهد بود!» فرق است میان فرزندی که در کانون صلح و صفای پدرومادر یا در محیط بگومگوی ایشان رشد کرده باشد؛ و فرق است میان فرزندی که به خوابگاه دانشگاه، یا احتمالاً با موافقت و حمایت پدرومادر، احتمالاً به آپارتمان خود می رود، با سنت آمریکایی.

دوستان؛ از این که پدر و مادر باید به فرزند خود فرصت بدهند تا اشتباه کند، زمین بخورد و راه رفتن را یاد بگیرد، حرفی نیست، اما نه بدان حد که پای بچه بشکند و یک عمر زمین گیر بشود. به استناد تجربیات تلخ زمان و مکان، و به حکم زمان، سنت های غلط و منسوخ همگان را باید دور ریخت. همه عقاید و سنن هیچ دین و ملتی صحیح و تغییر ناپذیر نبوده و نیستند؛ و همه ادیان هرچه پیرترند، اشتباهات بیشتری مرتکب شده اند. همه عقاید و رسوم امروز ما هم در آینده مورد قبول و فهم زمان خواهند بود. به یاد داشته باشیم که فرهنگ یهود بر **تیکون عولام** یعنی «تعمیر دنیا» تأکید می کند.

خبرنگار تلویزیونی با زن و شوهر پیری مصاحبه می کرد و از خانم پرسید، «آیا این آقای ۹۶ ساله شوهر اول شماست؟» خانم گفت، «آری! ما تعمیر می کنیم ولی عوض نمی کنیم. این آقا هم تعمیر است!»

فرهنگ تغییر پذیر یهود نیز چنین است. این فرهنگ کتابی یا فردی را طرد نمی کند، بلکه از «تیکون عولام» و «تعمیر جهان» سخن می گوید، یعنی بر هم گامی با زمان و تطبیق با فرهنگ روز تأکید می کند.

به طوری که بارها خواننده و شنیده ایم، یهودی-ستیزان همواره با استناد به قوانین لغو شده دین یهود، بر ضد یهودیت تبلیغ کرده اند، کتاب نوشته اند و فیلم ساخته اند، در حالی که صدها سال است به پیروی از عبارت «تیکون عولام»، بسیاری از آن قوانین ناخوانا با علم روز، از جمله ۳۲۳ اصل از ۶۱۳ اصل لغو شده اند. وای به وقتی که فرد یهودی خود این نکته را نداند و هنوز آن قوانین منسوخ را مقدس (!) شمارد، حال آن که **گر خطایی از تو سر زد، در پشیمانی گریز / از خطا نادم نگردیدن خطای دیگر است.**

خوشبختانه، با آن که بچه ها باور می کنند که «پاپائوئل» — یا «کلاغه»، «عمو نوروز» یا «نوزاد تازه وارد» — فلان اسباب بازی را از هوا، از دودکش بخاری یا از بیمارستان برایشان آورده است و یا سخنی را گفته است، وقتی که بزرگ می شوند می فهمند که این گفته ها حقیقت نداشته اند و هدف آرام کردن ایشان بوده است؛ و خودشان نیز آن را در مورد فرزندان خود تکرار خواهند کرد. در مقیاسی وسیع تر، بشر به تدریج به سنی رسیده است که هرکس به نسبت درک خود می فهمد بسیاری از گفته ها و نوشته های منتسب به دین و سیاست، همانند گفته های پاپائوئل یا داوطلبین ریاست جمهوری، مصلحتی بوده اند و شنونده واقف بین و عاقل است که باید حقیقت را بفهمد.

مولانا در شاهکار خود، چه زیبا این تقسیم بندی میان انسانها را ترسیم کرده است، آنجا که می گوید:

آن کس که بداند و بخواد که بداند خود را به بلندای سعادت برساند
آن کس که بداند و بداند که بداند اسب شرف از گنبد گردون بجهاند

آن کس که بداند و نداند که بداند	با کوزه آب است، ولی تشنه بماند
آن کس که نداند و بداند که نداند	لنگان، خرک خویش به مقصد برساند
آن کس که نداند و بخواید که بداند	جان و تن خود را ز جهالت برهاند
آن کس که نداند و نداند که نداند	در جهل مرکب ابدالدر بماند
آن کس که نداند و نخواهد که بداند	حیف است چنین (موجودی) زنده بماند

خانمی به کودک ۳ ساله همسایه می گوید، «مبارک باشد! دیروز بابات برایت يك خواهر خریده است!» کودک می گوید، «بابای من چیزی که خودش می تواند بسازد را نمی خرد. این را مامان خودش از بیمارستان آورده است!» امان از بچه های امروز!

آری، امروز مشکل سنت های ناپسند و از دست رفتن حرمت روحانیت خانواده ها کمابیش گریبانگیر اکثر ممالک دنیا شده است. ثروتمندان از ثروت، فقرا از فقر، و کشورهای عقب افتاده همچنان به دست سودجویان دینی عقب نگاه داشته می شوند، غافل از آن که به گفته یکی از بزرگان، «ما انسانهایی نیستیم که تجربه های روحانی به دست می آوریم، بلکه ما موجوداتی روحانی هستیم که تجربه ای انسانی را لمس می کنیم.»

آری، ننگ بی خانمانی، مردمان روانی، زندانیان و معتادان بی شمار گریبانگیر اغلب کشورها شده است و موجب هتک آبروی ملت ها است. گفته ای منسوب به لنین است که «آمریکا به قله قدرت خواهد رسید اما مسئله اعتیاد آن را از پا در خواهد آورد.» نویسنده آسان می تواند انتقاد کند، اما چاره چیست؟

در دوران پرزیدنت بیل کلینتون، در تلویزیون برنامه ای درباره بی خانمان ها و اثرات سوء آنها دیدم. در این برنامه صحبت از آن بود که بی خانمان ها توسط شهرداری های ایالت های سردسیر به ایالت هایی مانند کالیفرنیا، فلوریدا و غیره فرستاده می شوند و در این میان با عده ای از بی خانمان ها و حتی زندانیان آنها مصاحبه شد. دیدم که بعضی از آنها چقدر باسوادند و صرفاً از بد روزگار و به سبب عدم حضور خانواده و توجه دولت ها است که به این روز افتاده اند. برخی دیگر از آنان ره گم کردگانی خانه به دوش بودند همچون خانواده ای پنج نفره که در همان روزهای نخست سرگردانی، زن و شوهر و ۳ بچه، همدیگر را گم کرده بودند. دیدن آنها تأسف بار بود.

نامه ای برای پرزیدنت کلینتون نوشتم که در آن گفتم دولت اسرائیل خاصه در اوایل سال های استقلال و هجوم مهاجران بی پول و یا حتی بی هنر، با توسعه "کیبوتص" های متعدد (دهکده های اشتراکی و وسیع کشاورزی، علمی و صنعتی) توانست مهاجرین بسیاری را در این واحدهای اشتراکی اسکان دهد تا کار کنند، تحصیل کنند، تشکیل خانواده بدهند و بدون رد و بدل کردن پول، همه کاری بکنند و با دارا بودن مدرسه، زندگی خانوادگی بسیار آبرومندانه و مفیدی داشته باشند. به تدریج کیبوتص به یکی از پایه های آبرومند اقتصاد اسرائیل و کانون خانواده علمی آن کشور تبدیل شد، به طوری که این کشور توانست به آسانی مهاجرین را اسکان بدهد و در ظرف ۶۰ سال، با اعجاز بی سابقه، به حدود ۱۰ برابر جمعیت اولیه برسد.

در آن نامه پیشنهاد کردم که بهتر است دولت آمریکا نیز در این کشور پهناور و پر برکت، برای اسکان بی خانمان ها، با استفاده از تجربیات مفید دولت اسرائیل، کیبوتص هایی با ظرفیت محدود تأسیس کند تا آنها نیز در این شهرکهای اشتراکی کار کنند، آینده خانواده های خود را تأمین نمایند، و موجب رونق اقتصاد کشور، حفظ آبروی مملکت و جلوگیری از مفاسد موجود گردند؛ و پس از آن به عنوان عضوی مفید، هر جا خواستند زندگی کنند.

چند روز بعد نامه ای به امضای پرزیدنت به دستم رسید که در آن از پیشنهاد من تشکر کرده بودند و نوشته بودند که مورد بررسی قرار خواهد گرفت. دیگر خبری نشد، هر چند امید است که دولت آقای ترامپ این پیشنهاد را مورد مطالعه قرار دهد. **گیرم که هزار نقش برآرد و نبود / یکی از آنچه در آینه تصور ماست.**

به هر حال، منتخبین مردم در انتخابات آزاد، منعکس کنندگان بلوغ فکری و لیاقت رأی دهندگانند. **برتراند دو ژوونل می گوید:** «جامعه گوسفندی لایق حکومت گرگان است.» یکی از دلایل موفقیت آقای ترامپ این بود که در روزهای آخر رأی گیری، هیچ کدام از احزاب از او حمایت نکردند و مردمی که از هیچکدام از احزاب دلخوشی نداشتند، به او رأی دادند.

تازه دامادی بی عرضه و بچه ننه به مادرش می گوید، «من می ترسم به حجله بروم!» مادر می گوید، «نترس، جان مادر! من پشت اتاق حجله، ضرب می گیرم، تو برو جلو!» بعد از چند دقیقه، داماد از داخل حجله فریاد می زند، «ننه! ننه! بندری بزنی، بندری!» حالا باید برای داماد و ایت هاوس «بندری» نواخت.

با خانمی جوان با چشم و ابروی مشکی برای استخدام مصاحبه می کردم. گفتم، «ایرانی هستید؟» گفت، «متأسفانه خیر. من ارمنی لبنانی هستم.» گفتم، «چرا متأسفانه؟» گفت، «اگر ایرانی بودم، زودتر با یک ایرانی ازدواج می کردم و خوشبخت می شدم.»

این تفاوت، تفاوت فرهنگ ارزشمند اهورایی ایران است، نه موضوع آب و هوا یا چشم و ابرو، همانطور که مقصود از «کشورهای عقب افتاده» مسئله آب و هوا و زمین آنها نیست، بلکه منظور اشاره به مردمان و فرهنگ عقب افتاده آنها است. همه پدر و مادرهای اصیل دنیا، از جمله پرورش یافتگان فرهنگ یهود و ایران، از لحظه حاملگی تا روزمرگ، به حد فداي جان، خود را محافظ فرزندان و مسئول به ثمر رساندن آنها می دانند. اینان در قبال فرزندان خود، از پرداخت هرچه لازم باشد، فارغ از روش غلط «من و تویی» دیگران، ایبایی ندارند. فرزندان اصیل نیز متقابلاً تمام عمر قدرشناس و حامی پدر و مادرند. این است نسخه حقیقی سلامت یک جامعه، نه ثروت و قدرت واهی. امید است که ایرانیان مهاجر سنت های عاقلانه و ارزشمند خود را حفظ کنند، سنت های ناخوانا با فهم و علم روز را ترك کنند و نگذارند دو دستگی های دینی، سیاسی و اجتماعی مانند شته وارد باغ زندگی ایشان گردد. تجربه کافی است.

«هیچ مشکلی، حتی مرگ به موقع نیست.» موجبات ایجاد مشکل و مرگ را باید از میان برداشت، که یکی از آنها دودستگی های ساختگی دینی و سیاسی است. جوان ها نیز بدانند که وابستگی خانوادگی، الفت، علاقه و رفتار والدین در خانه ای که همسر آینده شان در آن پرورش یافته است به مراتب ارزشمندتر از زیبایی و ثروت آنها است. مکن در این چمن سرزنی به خودروی / چنانکه پرورش می دهند می رویم. فرق است میان فرزندی که در کانون پرمحبت متقابل پدر و مادر رشد کرده باشد تا فرزندی که در خانه ای پر تنش پرورش یافته باشد. انسان ها در دامن والدین عاقل، عاقل می شوند و در بحران های زندگی شکوفا می گردند. برای رسیدن به خوشبختی نوع بشر در دنیا، طوفان های عظیم ضروری هستند تا برگ های خشک، یعنی مفاسد گوناگون سر راه بشر از میان برداشته شوند.

این طوفان در مناطقی محدود به نام دین، و در کشورهای متریقی به وسیله اینترنت، این خزانه دانش گویا و شنوای پایان ناپذیر، آغاز شده، همچنان پیشروی می کند و خشک و تررا با هم می برد تا چهره دنیا را دگرگون کند. هم اینک آثار چنین تحولی به خوبی نمایان است و می توان گفت که دنیا در مسیر جهشی عظیم مانند جهش گذشتن از دوران غارنشینی به عصر شهرنشینی، از عصر حجر به عصر صنعت، یا فرار از زندگی جنگلی به مرحله انسان قرار گرفته است. برای انجام چنین تحولاتی در دراز مدت، بشر، به حکم زمان، به عقاید و باورهای خود رنگ و واقعیت خواهد داد و به جای تبلیغ دوگانگی در لباس دین و فرقه و فرستادن سفرای سیاسی و دینی به سایر ممالک، سفیران اطلاعات علمی بین خود رد و بدل خواهند کرد که شرح آن مثنوی هفتاد من خواهد شد.

(راستی آیا می دانید «مثنوی هفتاد من» یعنی چه؟ من پیشتر تصور می کردم که مقصود واحد وزن و وزین بودن مثنوی است، تا آن که شعری از مولانا را که منشأ این اصطلاح است خواندم. برای لذت خوانندگان، این شعر را به تمامی در پیوست این مقاله آورده ام.)

خانمی فقیر به همسایه فقیرتر از خود گریه کنان می گوید که «الآن بچه ها از مدرسه می آیند و هیچ غذایی برای آنها ندارم.» همسایه می گوید، «وضع من از تو بدتر است. من نه فقط غذایی برای بچه ها ندارم، بلکه مهمان هم دارم!»

آمریکا علاوه بر مشکلات خود، بار سنگین مشکلات جهانی را هم بر دوش دارد که رهبری آن، «گاو نر می خواهد و مرد کهن.» یکی از راههای موفقیت، حمایت و تأسیس موسساتی است برای تأمین امکانات حفظ خانواده و وابستگی های اصیل گذشته، مانند آنچه در شهرهای کوچک اروپا و آمریکا می بینیم.

نتیجه گیری: به مصداق آن گفته که «استقامت هر زنجیری به اندازه ضعیف ترین حلقه آن است»، امروز در آمریکا و بسیاری از سایر ممالک دیگر، خانواده ضعیف ترین حلقه زنجیر اتحاد و سلامت جامعه جهانی قرار گرفته و امنیت و سلامت دنیا را مورد تهدید قرار داده است. این از آن رو است که تنها عامل دوام و بقای این حلقه «محبت» است و با استقامت خود، می تواند سایر حلقه های گوناگون زندگی بشر را حفظ کند و مشکلات مربوطه را برطرف نماید. برای رفع هر مشکل جمعی نیز همکاری جمعی لازم است. بنابراین، جمع ملت ها، دولت ها و مراجع مذهبی و اجتماعی قادر خواهند بود که با همکاری یکدیگر، ودیعه ارزشمند اتحاد خانواده را ترویج بدهند؛ وگرنه از توپ و تفنگ یا آزادی، سیاست و دین کاری ساخته نخواهد بود. پایه و اساس همه جوامع بر دوام خانواده استوار است. این جمع خانواده ها هستند که جمع مثبت چند میلیارد نفری دنیا را تشکیل می دهند و هرچه خانواده ها سالم تر باشند، دنیا آرامتر خواهد بود. طبعاً تنها این نکته حلال همه مشکلات نیست، ولی اتحاد خانواده قادر است با مدیریت خود بسیاری از مشکلات را برطرف کند. باشد که وابستگی خانوادگی خود را قدر بدانیم و در حفظ آن کوشا باشیم.

در شهرهای کوچک آمریکا هم حمل اسلحه آزاد است، ولی استفاده از اسلحه برای آدم کشی نسبت به شهرهای بزرگ صفر است، چون وابستگی خانوادگی پا برجاست، باغ سبز است و باغبان خرم.

افسوس که پیر جهان دیده نبودیم روزی که رسیدیم به ایام جوانی

نورالله «نورمن» گبای

دسامبر ۲۰۱۶، لس آنجلس

برای دریافت کپی این مقاله و سایر مقالات و نوشته های نورالله گبای به زبانهای فارسی و انگلیسی، از جمله کتاب او با عنوان لحظاتی برای تفکر و دیکشنری زبان یهودیان کاشان، به وبسایت BabaNouri.com مراجعه کنید.

پیوست

پیشتر فکر می کردم که اصطلاح «مثنوی هفتاد من» اشاره به واحد وزن و وزین بودن مثنوی است. اما این شعر فوق العاده از مولوی که شامل هفتاد «من» است خود حقیقت موضوع را روشن می کند. - ن. گبای

مثنوی هفتاد "من" مولوی:

کیست با مَن گر شوم مَن باشد از مَن ماترین	مَن (۱) اگر با مَن (۲) نباشم می شوم تنهاترین
آن که تکلیف مَن آش با مَن مَن روشن است	مَن نمیدانم کی آم مَن لیک مَن در مَن است
ای مَن غمگین مَن در لحظه های شاد مَن	مَن اگر از مَن بیرسم ای مَن، ای همزاد مَن
مثل مَن وقتی که با مَن میشوی، خندیده ای	هرچه از مَن یا مَن مَن در مَن دیده ای
این مَن مَن هم نشست و مثل مَن کاری نکرد	هیچ کس با مَن چنان مَن مردم آزاری نکرد
هرچه هم مَن مَن کنی، حاشا شوی چون مَن قوی	ای مَن با مَن که بی مَن مَن تر از مَن میشوی
هیچ کس با مَن مَن مَن مثل مَن درگیر نیست	مَن مَن مَن مَن بی رنگ و بی تأثیر نیست
این مَن مَن مَن کُن از مَن کمی دیوانه تر؟	کیست این مَن؟ این مَن با مَن ز مَن بیگانه تر؟
ورنه مَن مَن کردن مَن از مَن مَن عار نیست	زیر باران مَن از مَن پُر شدن دشوار نیست
بعد هر مَن بار دیگر مَن چرا آورده ام؟!	راستی . . . این قدر مَن را از کجا آورده ام؟!
مثنوی گفتم که آوردم در آن هفتاد مَن (۷۰)	در دهان مَن نمیدانم چه شد، افتاد مَن (۶۹)

(پایان مقاله)